

از موقعیتی که در آن قرار دارد، نداشتن چشم انداز از آینده و نبود امید به بهبود وضعیت آن است. این جنس یا سنخ آگاهی، این گروه را به «طبقه ای خطرناک» تبدیل می کند که می تواند تغییری را دنبال کند که نه تنها نظم مستقر را نابود می کند، بلکه این نابودی را حتی از طریق نابودی خود دنبال می کند. این اولین بار است که سازوکار درونی یک طبقه آن را به سمت نابودی خودش فرامی خواند و آن طبقه هم آن فراخوان خودپراکنگری را داوطلبانه دنبال می کند.

■ **فقدان نام و تمام امید، یا ناامیدی و بن بست محض به عنوان آگاهی طبقاتی این طبقه، ناشی از چیست؟**

این آگاهی پراکنده، از حس عمیق محرومیت نسبی به همراه بیچارگی و محکومیت که به نوعی نفرت از خود و از دیگری منتهی شده است، ناشی می شود. این احساسات روان شناختی منفی منشأ قدرت ویرانگر این طبقه است، چرا که در این موقعیت بیگانگی با موقعیت ناشی از کار، ناگزیر است، امکان خود آگاهی کاذب از بین می رود و هیچ تعلق خاطری نسبت به فرادستان و اجداد از تولید ایجاد نمی شود. سواد و تحصیلات و توانایی های اعضای این گروه طبقاتی معمولاً بیشتر از حد مصاب های لازم برای کارهایی است که می کنند و از این رو، بیزاری از موقعیت و نفرت از وضعیت و نومیذی از آینده را شدیدتر حس می کنند و هیچ چشم اندازی از بهبود را فراروی خود نمی بینند.

■ **پیام چنین آگاهی طبقاتی چیست؟**

نفی همزمان همه طیف ها و همه جریان های سیاسی چون هیچ کدام از این جریان ها این بی قرارگران را نمایندگی نمی کند و حتی به رسمیت نمی شناسد. به نظر این طبقه، همه جریان های سیاسی، اعم از لیبرال و کارگرو غیر آن، سروهت یک کریاس اند.

■ **به همین دلیل در اعتراض های اخیر، شعارها نه فقط متوجه دولت، بلکه متوجه کل ساختار حاکمیت، اعم از دولت و جریان های سیاسی موجود در آن بود؟**

علت را باید در حس بیچارگی و محکومیت یافت که پیشتر به آن اشاره کردم. حس محکومیت به این معنی است که اساساً برای این طبقه هویتی تعریف نشده است و به همین معنا اصلاً وجودشان به رسمیت شناخته نشده است و لذا حقوقی هم برای ایشان قائل نشده اند. در مقاله خود اشاره کردم که مطابق این سازوکار، آنچه اینجاسلب و نفی می شود، «حق داشتن» است، آن هم برای اعضای یک طبقه که گستره وسیع یا تعداد زیادی از شهروندان را شامل می شود. به عبارت دیگر، نه مهاجران یا «بیگانگان» بلکه تعداد زیادی باین مسأله محکومیت و بیچارگی روبه روهستند.

■ **امانفی جریان های سیاسی یا ساختار سیاسی حاکم، نمی تواند بدون ارائه بدیلی برای سازوکارهای سیاسی موجود باشد. آرمان سیاسی این طبقه بی قرار چیست؟**

به طور کلی، نگاه سیاسی بی قرارگران، سلبی است، یعنی نفی همه جریان های سیاسی. این خصلت بیش از هر چیز ناشی از این است که افراد این طبقه، از سوی جریان های مرسوم به رسمیت شناخته نمی شوند. به همین دلیل هم هیچ کدام از این گروه های سیاسی نمی توانند آنان را نمایندگی کند یا مطالبات، نیازها و آرمان های آنان را باز نمایندگی کند. نتیجه طبیعی فقدان این نمایندگی، بیرون ماندن بی قرارگران از چرخه بازتوزیع منابع و منافع قدرت و ثروت خواهد بود. به همین دلیل معتقدم مشارکت انتخاباتی، به تنهایی نخواهد توانست به مسائل پائینا یی این طبقه بی قرارگران پاسخ دهد. مصافا اینکه مطابق شواهدی که از اعتراضات اخیر به دست آمده است، بی قرارگران، برخلاف حاملان و عاملان اصلی جنبش های اجتماعی، شعار یا خواسته معینی را مطرح نمی کنند، بلکه فقط فریادی ز زنده و صر فایا هوست که شنیده می شود. علت این امر را باید در فقدان نهاد های واسطه ای دانست که باعث شد این بار در ماجرای افزایش قیمت بنزین، این بخش از جامعه به صورت مستقیم دستخوش تحریک های محیطی شود ولی هیچ زبانی نباید و هیچ شعاری نتواند بسازد. به عبارت دیگر، چنان که در نوشته ها و مطالب قبلی در این مورد ذکر کرده ام، من این طبقه را «طبقه بی زبان» توصیف می کنم، زیرا هر چند در قبال محرک های محیطی، واکنش های شدید بروز می دهد تا تخلیه شود، در عین حال نمی تواند نیاز ها و رنج های خود را به زبان مطالبه ای قابل پیگیری صورت بندی و ابراز کند. ویژگی دیگر «بی قرارگران» از اینجاست می شود، یعنی بی قراران سخن نمی گویند، بلکه فریادی ز زنده.

■ **بنابراین آرمان این طبقه چیست؟**

توفیق این طبقه چیزی جز انحلال خودش نیست و این همان پارادوکسی است که پیشتر اشاره کردم که هویت خطرناک این طبقه را می سازد. به این معنی که یک نیروی خودپراکنگری در هسته سخت این طبقه پنهان است. این نیرو را می توان با تفاوت و تمایز با نیرو هایی که درون طبقات دیگر است، توضیح داد. به این معنی که طبقات دیگر بدنبال بقا و نیز سهم بیشتری از نظام طبقاتی هستند که خود در آن قرار دارند. اما در مقابل، بی قرارگران موفقیت خود را از طریق انحلال خود دنبال می کند یعنی کارکرد

این طبقه انحلال و نفی مناسبات قدرت موجود است تا از طریق این نابودگری، خود را که حاصل مناسبات غیر قابل تحمل موجود می داند، رها کند و به همین علت، رهایی خود را در انحلال این مناسبات می جوید. به همین دلیل این گروه را «طبقه خطرناک» می نامند، خطرناک به معنای اینکه از طرفی نقش مؤثر و غیر قابل مهاری در تحولات سیاسی اجتماعی پیش رود و از طرفی هیچ مرزی نمی شناسند، حتی بقای نفس.

■ **قطعاً نمی توان گفت که این جمعیت گسترده، صرفاً با ارائه کمک های سازمان های مردم نهاد یا نهادهایی مانند کمیته امداد زندگی می کنند. اگر این را بپذیریم، به لحاظ اقتصادی، این نهاد چه مشاغلی حضور دارند؟**

مشاغلی که طبقه بی قرارگران در آن حضور دارند، غالباً فاقد محیط شغلی خاصی است، شغل آنان سیال و سیار و مستقل از حداقل های معین در حقوق کار و کارگراست، مثل ساعات کار معین، بیمه، امنیت جانی، تأمین ابزار مناسب و استاندارد و کم خطر و مراعات حداقل دستمزد. به عبارت دیگر، مشاغل آنان اغلب بی ثبات و فصلی است. معتمد که این وضعیت، یک وضعیت جهانی است، به این معنی که در عصر ما، سرمایه داری به دنبال یکجانشین کردن کارگران نیست، بلکه در عصر ما، کارگر به تبع کار و کار فرما بدیال شده باشد و به دلیل هم سیار یا سیال بودن، تعهد و التزام متقابل کارگر و کار فرما هم نسبت به هم به حداقل ممکن تقلیل می یابد. اتفاقاً به همین دلیل، نمی توان بی قرارگران را با طبقه کارگر کلاسیک هم سرشت و هم سرنوشت دانست. ضمن اینکه این طبقه به دلیل فقدان امنیت در کسب درآمد و اینکه فقط به دریافت و اخذ کار مزد متکی است، نظام بیمه ای هم ندارد. به همین دلیل زندگی آنان در یک رویارویی مستمرا ناامنی است، ناامنی هایی که نه پیش از آن جایی تجربه شده است و نه اعضای این طبقه از آن شناخت و تجربه ای دارند.

■ **بنابراین، مطابق رویکردی که تا اینجا تشریح کردید، می توان گفت که راه حلی در پیش نیست و نمی توان راه گریز و چاره ای را متصور بود؟**

این طور نیست. معتمد می توان گام هایی برداشت، چاره جویی هایی کرد و مناسبات تازه ای را پی افکند. از جمله نخستین گام ها در این مسیر، می تواند این باشد که نخبگان سیاسی و مدنی موجودیت در دناک و لب مرزی طبقه بی قرارگران را به رسمیت بشناسند، به جای اینکه تلاش کنند صدای آنان را خاموش کنند یا از آن تغافل کنند، باید زبان حال و موقعیت آنان را به صدا در آورند و صورت بندی کرد. در مرحله بعد، باید با ایجاد و ساختن مفصل بندی های جدید در سیاست های نمایندگی. باز نمایی و توزیع. باز توزیع منافع و منابع قدرت و ثروت، و نفرت خودپراکنگری و سامان سوز این گروه را

به نیروی فعالیت مثبت تغییر مسیر داد. باید این انرژی را خصوصاً به شکل جنبشی اجتماعی برای اصلاح مناسبات توأم با تبعیض سیاسی و اقتصادی، باز نمایی و نمایندگی کرد. مانیا ز مند باز تعریف جنبش اصلاحات هستیم. در این تراز جدید، جریان اصلاحات با جریان محافظه کار یا اصول گرا رقابت نمی کند، بلکه رقیب او جریان انسداد یا وراست. اصلاحات جریانی است بهبود باور که در پی تبعیض زدایی از مناسبات قدرت و ثروت و حفظ و پرورش بیشترین میزان کثرت هویتی برای ارتقا دادن ظرفیت های حل مسأله ای جامعه و نظام سیاسی است. بنابراین، به باور من، جریان اصلاحات می تواند جایگاه خود را متناسب با فروپستگی های سیاست در ایران امروز، باز آفرینی کند و یک نقش تاریخی برای نجات کشور بازی کند. اما اگر این تحولات، این باز آفرینی ها، این باز تعریف نقش ها و بازی ها صورت نگیرد و سازوکار های نمایندگی. باز نمایی کثرت گرا یا نه اصلاح نشود و سازوکار توزیع. باز توزیع شکل و شمایل نوبه خود نگیرد و در کنار اینها وقتی با فشار های سنگین روانی و اقتصادی روبه روهستیم و نهادهای واسطه ای نیز کارآمدی خود را از دست داده اند، در این صورت ثبات این سامان سیاسی باز یچه امواج توده وار و ژرفا شوب خواهد شد و این بی قرار ی ها باهمان خصلت آکار دثونی که به آن اشاره کردم، باز هم مارا غافلگیر خواهد کرد.